

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Literary-Cultura

ادبی - فرهنگی

الحاج خلیل الله ناظم باختری

همبورگ - جرمنی

تنظیم و ویرایش: AA-AA

## مُنَجِّمِ گفَتِ که:

منجم آمد و گفتا بده هر دو کف دستت  
که تا بینم کف دست تو و نشان هر شستت  
بدو گفتم چه کاری داری با کف های دست من  
چرا می بینی خط های کف و نشان شست من  
بگفتا طالعت می بینم و می بینم از حالت  
چه بودی و چه هستی و چه می باشد احوالت  
کف دستان ناظم را گرفت سیر مکرر کرد  
نظر افگند یکبار و نظر یکبار دیگر کرد  
بگفتا از اول در روزگار تو گشایش بود  
سراسر راحت و امن و آسایش بود  
چه شد کایندم سیاهی است اندر روزگار تو  
نمی بینم دگر من روشنی در کار و بار تو  
بگفتم در وطن بودم میان انجمن بودم  
چو بابل در چمن بودم هر آنچه گفتمی من بودم  
ولیکن بی وطن گشتم شدم آواره و بیجا  
غریب و بار دوش و مفلس و بیچاره و تنها

در آنجا با وطن بودم درین جا بی وطن گشتم  
فقیر و مُفته خوار و زیر دستِ مرد و زن گشتم  
ز احوالِ پریشان من آواره حیران شد  
تبسم کرد و از گفتار خود گویا پشیمان شد  
تأمل کرد و گفت، همسایگان تان، دغلبازند  
برای کُشتن و بشکستنِ افغان دمسازند  
مگر همسایه پاک است، که ناپاک و خطرناک است  
دبنگ و بی حیا و فتنه و سفاک و بیبک است  
به فکرِ یک قلم ویرانیِ افغان ستان باشد  
به فکرِ قتل و کشتارِ همه افغانیان باشد  
سرِ پشگل سوار است خواب در کابل همی بیند  
گهی کابل گهی بلخ و گهی زابل همی بیند  
ولی از غیرتِ افغانیان شرمنده می گردد  
سیه رو و خجالت با سرِ افگنده می گردد  
چو از پشگل بیفتند در زمین بی آبرو گردد  
به هر جا گفت و گو گردد عدوی ما تقو گردد  
در آنکه {ناظم} افغان کُند کیف و غزلخوانی  
به کابل با عزیزان و وطندارانِ افغانی